

میایند و توقع حضرات مریدان هم این نیست که در خدمت خود اقا برسند و اقدار هم اقا ارزان قیمت نیست که آنها بتوانند اشرف حاصل کنند بلکه فقط قانع اند بانکه در استاسیون باشند که وقتی که اقا میخواست سوار ترن بشود قامت او را از دور مشاهده نموده و تعظیم نمایند و متبرک شوند یا موقعی که اقا می خواهد از کشتی پیاده شود آنها در لب دریا از دور سجده کنند و سعادت مند گردند بدیهی است اگر صد يك تبه و صد يك عزت و جلال این اقا را هم میرزا یا میرزا عباس می داشتند بهیچوجه گوسفندان را در بساط عزت و تمول خود راه نمی دادند شاهد او این است که وقتی میرزا محبوس و دلننگ و غریب و تنها در عکا بود يك بهائی بیچاره که برای زیارت او میرفت با صعوبت مسافرت آن وقت که بچه زحمات و صدماتی بکام رسیده پس از مدت توقف یکماه در عکا شاید میرزا دوسه مرتبه بیشتر او را بخورد راه نمی داد و آن دوسه مرتبه هم هر دفعه بچه ادابی او را می بردند که مراتب خلوص و کوچکی او در بارگاه الوهیت میرزا زیاد تر شود و بار چه تعلیماتی می دادند که چطور وارد بشود و چگونه تعظیم نماید و چنان اقسام مبارک را بیوسد و مؤدب وار بایستد و جمال میاوک را یرنگاه نکند و معهدا میرزا پس از چندین دقیقه فوری او را مرخص می کرد و فلسفه او هم همین است که او را مرعوب خرد کند و مقام خرد را بدین حته ها در دل چنان بدل خافلی زیاد کند که وقتی مراجعت بایران کند و بسایر بهائی ها میرسد فقط از عظمت میرزا و معجزه او ذکر کند که نمی شود چشمان مبارکش را دید ۱ و این رویه همین طور در عهد میرزا عباس معمول بود و اکنون نیز معمول است

در اینجا باز مجبور شدم در خلال سخن قصه مختصری عرض کنم يك جوان تحصیل کرده ازادی خواهی است که اقوام و بعضی از فامیل او بهائی هستند و چند سال بود می خواستند او را تبلیغ کنند هر چه کردند و هر مبلغی برای او بردند و با او حرف زدند ایشان تصدیق نکرده و بهائی نشدند بالاخره با او گفتند که اگر چشمان فتان حضرت ولی امرالله شوقی افندی را به بینی تمام مشکلات تو حل می شود و مؤمن صادق می شوی این شخص این حرف را یکی دیگر از حرفهای مزخرفشان تصور می نمود تا روزگار او را بمأموریت اداره سال گذشته به بیروت برد و چندی در بیروت توقف داشت و ابا اهمیت آنکه ولو برمسبیل تخریب هم باشد این سه ساعت راه از بیروت بحیفا را برود و مشاهده چشمان فتان او را بکند نداده بود تا یکی از پروفیسورهای تیانگی به بیروت می آید و با بعضی کتب که نشر مرام و تعالیم تیانگی ها است می خواهد بحیفا برود تا شوقی افندی را نیز بدان تعالیم مستحضر کند و وارد در طریقه خودشان نماید چون این جوان ایرانی با او رفیق بود برای راه نمونی یا صرار زیادی ایشان را با خود بحیفا میبرد و دو ساعتی شوقی افندی را ملاقات می کنند و به بیروت مراجعت می نماید این جوان فوری برای اقوام بهائی خود در طهران نوشت که من رفتم و چشمان او را دیدم علاوه از آنکه فتان نبود و شخص مهمی نبود خیلی بنظرم کوچک آمد و مانند یکی از جوانان متوسط تحصیل کرده طهران هم نبود و عجب دارم از اینکه شما ندیده عاشق شده اید و حالیه همان شخص در طهران است و چندین دفعه این حکایت را برای بنده و دیگران نقل کرده است

باری سخن در اینجا بود که مقام روحانی و مادی آقاخان نزد مریدان و تبعه او و عموم هندوستان و انگلستان زیاد است. مقارن مسافرت اولی نگارنده به بمبئی یکی از شعراء قصیده در مدح او ساخته بود و یک هزار روپیه صلح گرفت که مطلعش این است:

گر که کسب نور از خاور بودی ما را ماه می گفتم رخ سلطان محمد شاه را  
و نگارنده اوفاتی که در هندوستان بودم در تمام هند شب ولادت او را تبعه و مریدان چه جشن ها می دهند و چه چراغها می کنند و چنان اسباب شادی و سرور فراهم می دارند که از حیز تحریر و تقریر بیرون است و تا دو هزار سال دیگر بهائیان نمی توانند عده خودشان را بقدر نصف عده آغاخانی ها برسانند تا بتوانند در شب موافق او جشن و سرور عمومی فراهم نمایند

## مقدمه دوم

### شرح قادیانی ها

بر قارئین محترم یوشیده همانند که غلام احمد قادیانی تقریباً پنجاه سال قبل دعوی مهدویت کرد و مدعی الهام الهی شد و صد ها جلد کتاب از عربی و فارسی وارد و نظماً و شراً از رشحات قلم او تراوش کرده است و جمعی از مسلمین اهل سنت و جماعت نیز بهمان فلسفه که ذکر شد دعوتش را پذیرفته اند و دعوت او هم مانند دعوت سید باب دعوت متزلزل متذبذبی نبود یا مانند دعوت میرزا دعوت مخفی و زیر آجافی نبود که در عکا خودش را مسلمان سنی معرفی کند و در نماز جماعت حاضر شود و ماء رمضان را روزه بگیرد و لکن در سر سرکاغذ نویسی باضراف کند که من خدا شده ام و همه انبیاء را من فرستاده بودم

و اینک خودم آمده ام و نماز نه رکعتی و روزه نوزده روزه  
 جهة شما آورده ام ! ا اری غلام احمد قادیانی دعوت خود را  
 اشکارا گفت حتی در ابتداء دعوت هم بناصر الدین شاه تلکراف  
 کرد که من مهدی موعودم و یا آنکه این شخص بعد از یاب و  
 میرزا مدعی اینمقام گردیده و آیاتی دارد تبه و بیروانش چندین  
 مقابل اهل بها است و مبلغین او در اروپا و امریکا و سایر قطعات  
 کره حتی طهران هست و وقتی که تکارنده در مملکت بر ما بود یکی  
 از مبلغین ایشان در آنجا بود و به مهدویت احمد قادیانی تبلیغ  
 می کرد و اینک پسر غلام احمد قادیانی خلیفه المهدی است که  
 میراث پدر را بدست دارد و یک مسافرنی هم با او کرده بود  
 همان موقعی که ما در کشتی سوار بودیم و آن قادیانی ها هم  
 بودند حضرت خلیفه المهدی در لندن بود و شوقی افندی نیز  
 سوئیس رفته بود و حضرت اقاخان هم که اساسا در لندن مقیم هستند

### رجوع به بیان آن یک نفر دو کشتی

اری پس از شنیدن تبلیغات آن زردشتی که باشمشیر نفوذ  
 که دلیل ساطع و برهان لامع بهائیان است در میدان محاوره  
 و تبلیغ جولان می نمود انشخص دانشمند تبسم کنان گفت جان  
 من شما چرا اینقدر کاسه گرم تراز اش شده اید و بخودتان تصدیق  
 و زحمت میدهید که من یا مثل مرا تبلیغ و دعوت بدیگران کنید  
 در صورتیکه خود انصاحبان مبادی در بستر راحت غنوده اند و  
 سر بیاین تعیش و اسایش گذارده اند شما چه اصراری در نشر و  
 اشاعه افکار آنها دارید

اکنون در این کشتی این جماعت تیمه اقاخان هستند (اشاره  
 بان چند نفر اقاخانی نمود) و آن دو نفر پیر و خلیفه المهدی

و شما نیز بهائی و مطیع شوقی افندی که الحال در اروپا و لندن است و خلیفه المهدی نیز شخصا برای تبلیغ به لندن رفته اند و اقاخان نیز در لندن است و هر سه اینها مدعی مقام الهامند و هر سه اینها مدعی مقام رسالت و مأموریت من عندالله اند حق و سزاوار اینست اول خودشان بایکدیگر بروند صحبت کنند لابد یکی راست می گوید و درتای دیگر دروغ همان که کار را بگطرفی نموده و مسلم شد کدام يك را خدا فرستاده و در ادعای خود صادق است بدیهی است من و دیگران بواسطه چنین هنری که اقلا رقیب خودت را مغلوب و معدوم نموده مطمع می شویم و ان هنر را بزرگترین معجزه او تصور می کنیم چونکه اینها ما را کوسفتند می دانند ما هم کشتک و پشمی داریم از هر کدام شد ببرند و نوش جان کنند

راستی راستی خیلی جای تعجب است که مدعیان یکمقام مانند احمد قادیانی و میرزا هردو معاصر و خلیفه و جانشین آنها نیز مانند خلیفه المهدی و میرزا عباس و شوقی افندی بایکدیگر معاصر این میگویند من مهدی اخرا الزمانم و ان هم میگویند من مهدی موعودم و خودشان از یکدیگر واضی و کاری بیکدیگر ندارند و شاید هم در لندن در هتل ها و رستورانها بیکدیگر را ملاقات کنند و بمراتب حماقت تبعه و کوسفتندان خود بخندند ولیکن دو نفر یکی بهائی و دیگری قادیانی از سرشب تا طلوع صبح می نشینند این برای مولای خود اقامه برهان و دلیل میکنندوان برای سرور و مولای خویش حجت و دلیل میاورند و شاید اخر شب هم بخصومت و نزاع مبدل شود !



### سید جمال الدین افغانی

در اینجا بی مناسبت نمی بینم ذکر آن از مرحوم سید جمال الدین اسد ابادی همدانی کنم همان شخص بزرگ و نابغه عصر که میرزا عباس او را نه پسندیده بود و افکار و عقاید وی را نا درست می دانست چنانچه در جواب مدیر روزنامه المؤید مصر اظهار عقیده خود را نسبت بسید مرحوم گفته و مدیر روزنامه یاش را در جریده درج! در معرض افکار عمومی گذارده بود

این شخص از ادباء درجه اول و نوابغ عصر بود و خیلی در توحید عالم اسلامی و تشبیه میانی عدل و انصاف زحمت کشید و آثار وی از خود یادگار گذاشت و عالم انسانی را مرمون

خدمات خود نمود در رساله نیچریه اش پس از بیان مرام و عقاید مادبیون می گوید — پس می گوئیم مادبین یعنی نیچریها در اجیال و امام باشکال متعدده و بصور متنوعه و بهیئت کوناگون و باسامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته اند زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الهموز و الحقایق و صاحب علم باطن قدم در میدان نهاده اند و هنگامی ادعا کرده اند که مقصود ما دفع خرافات و تئویر عقول امام است و ایامی بصورت محب فقراء و حامی ضعفا و خیرخواه بیچارگان برآمده اند و ساعتی از برای اجراء مقاصد فاسده خود دعوی نبوت نموده اند نه چون سایر انبیاء کذبه و گاه گاهی هم خود را مودب و مهندب و خیرخواه امت نامیده اند ولیکن در هر جیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس و بهر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطنه و تعلیمات مضره و اراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال ان جیل و باعث اضمحلال ان قوم و علت فناء ان امت گردیدند و هیئت اجتماعیه ان امام را امدام نموده احاد انهارا متفرق کردند و پس از آنکه با بیانات متبینه ثابت می کند که نیچریها یعنی مادبیون بهر اسم و رسم و بهر لباس و رنگی که آمدند موجب تشنت و تفریق است شدند و باعث انحطاط و اضمحلال ملت گردیدند و پس از ذکر مزدک و غیره و ظهور و غلبه اسلام ذکر باطنیه را می کند و می گوید

و همین گونه غلبه و عزاین امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها یعنی طبعیین باسم باطنیه و صاحب السر در

مصر اشکارا شدند و زبانیه خود را در جمیع اطراف و اکناف بلاد مسلمانان خصوصا در ایران منتشر کردند و چون این نیجریها اصحاب باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی اله علیه و اله وسلم جمیع مسلمانان را منور گردانیده و طلمای دیوات مصطفویه با کمال علم و سعه فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین مبین و صیانت عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشر راه فاسده خود طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را بر این قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و پس از تثبیت شک در قلوب آنها و بیمان از ایشان بگیرند و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند و گفتند نیز بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام با رؤسای دین اسلام به نهج تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر تاسیس مطالب خود بوده باشد

و چون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزی که او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای ان اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبادت از مرشد و راهبر کامل است و چون بحق رسیدی اکنون تو را باید که خود را از این اعمال ظاهریه بدین خلع نمائی و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیود از برای ناقصین است که بمنزله بیماراند و چون تو کامل گشتی لازم است که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دائره راسمه اباحت نهی \* چه حلال و چه حرام \* و چه امانت و چه خیانت \* و چه صدق و چه کذب \* و چه فضایل و چه رذائل \* و پس از تثبیت اباحت در نفوس تابعین خود بجهت انکار



الزهیت و اثبات مذهب تیجری دسیسه و بکار برده میباشند اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه خواهد شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه شبیهی پس خدایه موجود است و نه معدوم یعنی باسم اقرار کن و مسمی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان می گوشیدند تا آنکه علمای دین و سایر رؤسای مسلمین بر این امر مطلع شده و رصد معارضه بر آمدند و چون آنها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر آراء باطله خود خون هزارها از علماء و صلحاء و امرأ امت محمدیه را اغتبالا ریختند و بعضی از آنها ان عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی منبر الموت چهاراً بهالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام (۱) هیچگونه تکلیفی نه ظاهری (۲) و نه باطنی برخلاق نمی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس از آن هر که هر چه خواهد بکند که تکلیف بر خاسته شده است یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز گردید

۱ قیام خوردن بقیامت تعبیر میکند چنانکه بایان نیز همین تعبیر را در حق سید باب میکنند که تطلع الشمس من مغربها چون مشرق شمس نبوت از خانواده هاشمی و سیادت بود و در همان خانواده غروب کرد باز از همان خانواده طلوع کرد یعنی باب سید است (۲) و علی ذکره السلام بمناسبت آنکه بقیام او قیامت ظاهر شده و در قیامت تکلیفی برای عباد نیست همه تکلیف را از مردم برداشت چنانکه شعر ساختند \* برداشت غل شرع بفرمان ایزدی \* از کردن انام علی ذکره السلام و بهمین طور در بندشت که احباب باب جمع بودند و قره العین حجاب خود را برداشت و اینمعتی بنظر بعضی اصحاب کران آمدفوری میرزا برای تسکین حضرات قرآن را کشود و بدین آیه \* نانی الساعة بختة \* استدل لال کردیم که امروز قیامت بر پا شده و احکام مرتفع گردیده است

و بالجمله این نیچریها اهل باطن و خداوندان تاویل یعنی  
 ناتورالیه‌های قرون سابقه مسلمانان بحیله اعمال خلاق را بجمع  
 نقائص و زناثلی که بر اندازه اعم و ملل است دعوت نمودند و  
 بدسیسه تنزیه جعلی خویش اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات  
 از ان است در این داریا از الواح عقول سترودند و بمرور زمان  
 اخلاق امت محمدیه را هرقاً و غراً فاسد کردند و در ارکان  
 عقاید و سجایای مستندیده ان امت شریفه تزعزع انداختند تا انکه  
 شجاعت و بسالت انها بخرف و جبنات و امانت و صداقت ان ها  
 بخیان و دروغگوئی و محبت اسلام انها به محبت شخصیه همیمیه  
 مبدل گردید

و از ان بود که جماعتی از صعاليك فرنگ در قرن خامس  
 باراضی شامیه هجوم کرده صد ها شهرها و قریه را خراب نمودند  
 و خون هزارها را رایگان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان  
 از وقع ان صعاليك عاجز ماندند و حال انکه پیش از ان فساد  
 اخلاق و تباهی عقاید قوم فرنگ را در ممالک خود از دست مسلمانان  
 راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و ترک و مغول با چنگیز خان  
 آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون ملیون ها را  
 بر خاک ریختند و مسلمانان را اینقدر قوه نشد که این بلیه را از  
 خود دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام باقلت عدد تا سورچین  
 جولان گاه اسب مسلمانها بود و ان همه دل و حقارت و خرابی  
 و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خیانت و دروغ  
 گوئی و جبنات و گران جانی و ضعف و سستی که آثار ان تعلیمات  
 فاسده بود

و چون آداب و اخلاق دیانت محمدیه از غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا هزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنگ گرفته چنگیزبان را بشرف اسلام مشرف کردند و لیکن نتوانستند که آن ضعف را بالکلیه زائل سازند و آن سلطه و قوت خود را اعاده نمایند زیرا آنکه آن سلطه نتیجه آن عقاید حقه و آن خصان پسنندیده بود و بعد در تطرق فساد اعاده آنها متعسر گردید — و از این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صایب میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند

مخفی نماند باینهاست که در این زمان اخیر در ایران باقت شدند و هزار ما خون عباد الله را بنا حق ریختند کوچک ابدالهای نیچریهای الموت و چلبه ها یعنی کیچکول بردارهای همان طبیعین گرد گوه میباشند و تعلیمات آنها نموده تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فيما بعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد

اشهی

## حسن صباح

چون قدری از اشارات سید جمال مرحوم به تعالیم فاسده و مباری ممیته ساکنین قلعه الموت بود مناسب است شرحه از احوال حسن صباح را مجملا ذکر کنیم و با ساکنین قلعه عکا و حیفاً مقایسه نمایم — حسن صباح نیز از اشخاصی بود که در بدایت امر در دوره دارک اسماعیلیه موقعی که از دربار سلطان ملک شاه خائب و خاسر بر گردید و در سنه ۴۶۴ بدیاری شتافت و در

انجا بدم عبد الملك ابن عطاش که داعی اسماعیلیه بود افتاد و چنان فریخته و مجذوب گردید که از روش اثنی عشریه دست کشید و بطریقه اسماعیلیه در آمد و چنان در آن اوقات منجذب و مشتعل گردید که باصفهان برای دعوت اسماعیلیه رفت و از خوف سلطان ملک شاه وخواجه نظام الملك در خانه رئیس ابوالفضل پنهان گردید و پیوسته منتظر فرصت و مترصد وقت می بود که بوسیله مقاصد خود را اجرا کند

و بنا بر توهمی که از ملکشاه داشت در سنه ۴۷۱ از حدود عراق و اذربایجان به مصر رفت و پسر مستنصر ماوی که در آن زمان بر مسند خلافت متمکن بود وی را منظور نظر الطاف و اعطاف گردانید .

و حسن یکسال و نیم در پناه دولت پسر مستنصر بسر برد و از مبرزین اصحاب او شد و بعد از آن میان او و امیر الجیوش بساط خصومت مهیند شد بواسطه آنکه مستنصر پسر خود نزار را از ولایت خلع کرد و آن منصب را به پسر دیگر خود احمد که المستملی بالله لقب داشت تفویض فرمود و امیر الجیوش باشمعی همداستان بود .

حسن گفت نص اول معتبر است و مردم را بخلافت نزار دعوت کرد و امیر الجیوش او را از آن گفت و شنود منع می نمود حسن بسخنش التفاتی نمیگرد لاجرم امیر الجیوش بر وی خشم گرفته باکفاح بعض امرا بعرض مستنصر رسانید که حسن را در قلعه دمیاط محبوس باید گردانید و مستنصر در آن باب تعلل می نمود ناگاه برجی از بروج آن قلعه که در کمال ثبات بود بیفتاد مردم آن صورت را بر کرامت حسن حمل نمودند اما آخر

امیر العیوش بر حسن غالب آمده او را با طایفه از اروپائیان به کشتی نشانیده بطرف اروپا فرستاد .

چون کشتی در میان دریا رسید تند بادی وزیدن گرفت و آب دریا متموج گردید و ساکنان کشتی آغاز اضطراب و وحشت کردند و حسن همچنان بر حال خود مطمئناً میزیست در آن احوال یکی از مسافران از حسن پرسید سبب چیست که شما مضطرب نیستید جواب داد مولانا خبر داده که آسیبی بکشتی نخواهد رسید و بحسب اتفاق همان لحظه شورش دریا تسکین یافته و مردم بحسب حسن را در دل جای دادند و باری دیگر بادی صعب در امتزاز آمده کشتی حسن را بشهری از شهرهای مسیحیان برد و حسن در آنجا باز در کشتی نشسته در حدود شام ( آسیای صغیر ) از کشتی بیرون آمده بحلب شتافت و از آنجا بایران و اصفهان آمد و بدین منوال در نقاط ایران بطور پوشیده و پنهان سیر می نمود و مردم را بروش اسماعیلیه و امامت نزار دعوت می نمود و داعیان خود را بقلعه الموت و قلاع دیگر رود بار و مازندران فرستاد تا خلاقی را به آن مذهب و طریقه اغوانمایند و بر خلاف طریقه بهائیه باندای زمانی مردم بسیار دعوتش را پذیرفتند و جمعی بی شمار در ربه طاعتش وارد گردیدند و چون نزدیک بان رسید که مهم حسن تمشیت پذیرد در قصبه که در نواحی الموت بود ساکن گشته خود را در کمال زهد و تقوی باهالی آن حدود معرفی نموده که همگی مرید و معتقد باو گردیدند و با او بیعت کردند .

در صورتیکه میرزا توانست در مدت توقف دوازده ساله بغداد خود دو نفر بغدادی را منجذب کند و فریفته نماید که تابع و

مرید او گرداند یا در مدت عمر خود که در مکه زیست توانست  
پنج نفر از اهالی مکه را مرید و معتقد بخود نماید

و در ماه رجب ۴۹۳ ساکنین قلعه الموت حسن را بقلعه  
بردند و چون بقلعه رفت علوی مهدی را که از قبیل سلطان  
ملك شاه حاتم ان حدود بود بچه طریق فریفت و ملك قلعه را  
از او خرید قارئین محترم در متون تاریخ خوانده اند غرض  
اینست که کار حسن بالا گرفت و باندك زمانی تمامی بلاد رودبار  
و قهستان در تحت تصرف او درآمد و مدت سی و پنج سال  
بدولت و اقبال گذرانید و پس از وی هفت کس از اتباع و خلفای  
او بامتداد یکصد و هفتاد و یکسال امامت و ریاست نمودند

باین ترتیب که پس از حسن کیا بزرگ امیر ولایت و امامت  
را عهده دار بود و مانند خود حسن بعضی از فدائیان را به  
ترور و قتل جمعی از اشراف و علماء و صاحبان دار کرد که گروه بسیاری  
را در ایران و مصر و شام و سایر اقطار ترور کردند و پس از  
استقرار اهمیت و ریاست خود در سنه ۵۳۲ درگذشت و پسر خود  
محمد را جانشین خویش قرار داد

وقتی که محمد باریکه الحاد و ریاست مجالس گردید مقارن  
همان احوال الراشد بالله عباسی بر دست جمعی از فدائیان  
کشته شد و چون این خبر به الموت رسید مدت هفت شبانه روز  
نقاره بشارت زدند .

و محمد نیز بروش پدر خود و حسن صباح منظاهر به  
شرع بود و کار ترور و قتل اعیان و زهاد و علماء را چون پدر  
و حسن تمقیب می کرد و در سنه ۵۴۰ درگذشت و حسن ابن  
محمد پسر خویش را که بعلی زکریه السلام مشهور است خلیفه

خود قرار داد

و علی ذکره السلام بر خلاف پدر که عامی بود در ایام پدر به کسب علوم عقلی و نقلی مشغول گردید و پس از آنکه فی الجمله فضیلتی اکتساب نمود بفریب مردم پرداخته معلومات خود را برشته تحریر در آورد و چون پدرش محمد بغایت عامی بود المؤمنین علی ذکره السلام را متبحر عالمی تصور کردند و وی را امام مفترض الطاعه دانستند و او بغمز و لئیم می گفت که من امامم

پدر چون واقف شد گفت مادامی امام هستیم به خود امام و پسر را نهی کرد و دوستان و پیچاه نفر از اشخاصی که با امامت پسرش علی ذکره السلام قاتل شده بودند کشت و هلی ذکره السلام نیز مدافعه و مجالده نمود تا پدر درگذرد و همین که پدر درگذشت علنا اظهار امامت کرد و نسب خود را با امامت نصیر بالله العلوی رسانید باین معنی که در زمان حسن صباح ابوالحسن صمدی بعد از فوت مستنصر سلوی از مصر بالموت آمد و کودکی از اولاد نزار را که شایسته مسند امامت بود همراه آورد و وقتی آن کودک زرك می شود با عیال محمد ابن زرك آمد مباشرت می نماید چه خوب گفته اند لمرء لم ینس من اللوم عرضه فکل رواء یرتدیه جمیل وان هولم یحمل علی النفس ضمهها فلیس الی حسن الثناء سبیل ( برای آنکه بعقیده آنها فعلی که از امام صادر یابد او برخلاف شرع باشد جایز بلکه مستحسن است) علی ذکره السلام بوجود می آید

باری ابن علی ذکره السلام در سنه ۵۵۹ هجری اراست و

۱ بهایان نیز ولی امر الله شوق افندی را قتل مایشاء و حکم ما یرید میدانند ؟

منبری گذاشت و در حضور جمعی از اشراف و اعیان بر منبر صعود کرد و خطبه خواند و دعوی امامت و شرع جدید نمود و همان دعوت در قلوب جمعی از ملاحده نافذ و راسخ شد و تبعیت او را قبول نمودند و مدتها نیز این رسوخ و نفوذ استمرار داشت

در اینجا خوب است بهائیان متذکر شوند که اطاعت و تبعیت جمعی اگر دلیل حقانیت و صدق آن مدعی شود میبایستی حقیقت و صدق علی ذکره السلام چندین درجه شدید تر و عظیم تر از میرزا باشد چرا که عده مطاوعین و متابعین او چندین مقابلی بایان و بهائیان بوده است - باری پس از آنکه در سنه ۵۶۱ علی ذکره السلام بدست حسن ابن محمد نامور گشته شد

پسرش محمد ابن علی ذکره السلام در قلعه الموت بر سر بر امامت نشست و در اظهار کیش ضلالت از پدر عالی تر و مجدد تر بود و در زمان او ملاحده و فدائیان خون جمعی کثیر از علماء و صلحاء و زهاد را ریختند

و پس از وی جلال الدین حسن ابن محمد ابن علی ذکره السلام در سنه ۵۶۷ تاج خلافت بسر نهاد و برخلاف پدر طریق دیانت و اسلام را پیش گرفت و سائط و سفرائی بناصر خلیفه و سلطان محمد خوارزم شاه و سایر ملوک اسلام فرستاد از حسن اعتقاد خود و ترک نمودن روبه باطله مشهوره اباء خویش انانرا واقف نمود

و خلفاء و سلاطین او را در این امر تصدیق و ترحیب نمودند و ابوات مکاتبات و مراسلات را مفتوح ساختند و ائمه دین و علماء سید المرسلین در باب صحت اسلامش فتاوی نوشتند و او را جلال الدین حسن بن سلمان خواندند

جلال حسن بن روزی در حضور فقهاء و مفتیان



قزوین که در باب اسلام او سخن داشتند ابا و اجداد خود را لعن کرد و مصنفات حسن صباح را که مشتمل بود بر اصول و فروع مذهب اسماعیلیه بسوخت و در تشریح قواعد شریعت غرام بنهایت سعی و اهتمام قیام نمود و سعادت دنیا و آخرت را برای خود و زراری خود آماده و مهیا فرمود اگر چه بعد از وی پسرش علاءالدین روش نیکوی پدر را تعقیب نمود و بر دشمنی با اجداد خود در کفر و الحاد باز گشت نمود و رسید با و و فرزندان او آنچه که شایسته و سزاوار بود چنانکه در متون تاریخ مرقوم است

در اینجا من خیلی امید دارم باین دو شخص که فعلاً وارث الوهیت میرزا شده اند یکی جناب شوقی افندی که رئیس و مقتدای جمعی است و یکی دیگر جناب میرزا محمد علی که او نیز مقتدای بعضی است و خوش بختانه این دو یا یکدیگر مخالف و ضدند و هر دو از اوضاع دنیا و احساسات اولاده قرن بیستم واقف و مطلعند و از داخله خود نیز کاملاً بصیر و خبر دار که مدتها ندارند و این مختصری هم که هست هر روز در بهشیاری و بیداری میروند و در آتیه برای آنها چیزی باقی نخواهد ماند

امروز چقدر خوب است میرزا محمد علی یا شوقی افندی معاً و یا یکی از آنها منفرداً قدم بردانگی بلند کنند و خود را مبدع تاریخ مهمی قرار دهند و با اهل دنیا حقیقت را اعلان کنند و جلال الدین وار خود را محبوب القلوب اهل عالم کنند و برای سعادت دارین خود این شرافت را احراز نمایند که اینها لاماده ذکرش باقی ماند و اولاده آنها در آتیه بعزت و احترام

زندگی نماید و در عوض اینکه فعلا محبت خود را بهزار وسیله  
و وسیله در قلوب عده مختصری از ابلهان جای داده اند محبت  
خود را در قلوب پاک بی الایس نبغاء و فلاسفه و علماء و جمیع  
اهل عالم جای دهند که الی الابد او را تقدیس نمایند

### سراوق ضیب لازم است

میرزا عباس در سن ۲۴ سالگی در زمان حیات پدر در خداد  
عکس گرفت که خوردنها با قینه و دور سری سفیدی روی صندوقی  
نشسته است و پس از فوت پدر که میراث الوهیت باو رسید هر چه  
بهاثیان اصرار کردند که عکس از او بگیرند قبول نکرد و چون  
نبض بهاثیان بدستش بود که آنها ایمان بغیب دارند و نباید عکس  
بشریت او را ببینند مبادا رعب و سطوت غصن الهی از او سلب  
شود از اینجهت تا سن ۶۵ سالگی عکس از او برداشته نشد تا  
بالاخره در سنه ۱۳۳۰ با آمریکا و اروپا رفت و در آنجا عکس  
خوری بختی از او گرفتند و چون دید عکس برداشته شده و مقصود  
او از اختفاء صورت عنصری حاصل نگردید گفت اکنون که عکس  
برداشته شد باید عکس خوبی انتخاب کرد

از اینجهت مکرر در مکرر عکس برداشت تا بالاخره یکی از  
ان عکس ها که خیلی پسندیده او واقع گردید انتخاب کرد و در  
قلب خانهای بهاثیان ان عکس هست اینک یکی از عکسهای او در  
صفحه ظاهر است

اما بعکس خود عکس پدرش میرزا را که من دیده ام چه  
طور با حالت تصنع و غیر طبیعی نشسته ان عکس را مخفی در  
خانه گذارده و نمی گذارد منتشر شود مبادا بواسطه دیدن ان  
انراگان خدائی او در قلوب متزلزل گردد



این عکس از بهترین عکس های او میباشد که خودش او را پسندیده و انتخاب کرده که در جلد اول سفر نامه خود همین عکس را گزین کرده است و ما اینجا آنرا در اینجا درج نمودیم تا بر ما ایرانی نگیرد

فقط بهائیان که بیگانه می روند یکروز اجازه می دهند که بروند آن عکس را زیارت کنند بدین طریق که میرزا ها با یکی دیگر از دامادان مبارک میرزا عباس با یک حالت تصنعی دست ها را از بال عبا بیرون آورده و کلاب یاش بدست می دهند و اغلب اطاق می ایستند و مسافری را بطور ایما و اشاره دعوت میکنند تا بیاید و بعد از آن دست آن ها می گیرد و آن ها را

در اطاق می دهد مثل اینکه خدای سمیع بصیر غالب قادری در  
 عرش عظمت و کبریائی نشسته و اینها می خواهند بین یدی الله  
 حاضر شوند و اینگونه تصنیعات و ظاهر سازی ها در قرن بیستم  
 هر فرومایه را بیدار می کند که این چه بساط حيله بازی است و  
 این چه دکه خدا سازی است در صورتی که میرزا هادی در همان  
 اطاق چه عیش و نوش ها کرده ز چه شوقی افندی ها پس انداخته  
 اما نزد آن شخص زائر و مسافر برای آنکه او را بکلی کوسفتند  
 کند باینطور که عرض شد رفتار می کند

و صجب در این است بعضی از بهائیان که بانجا رفته اند  
 و همین حرکات و بدتر از اینها را مشاهده نموده اند منتقل نگردیده اند  
 چشم باز و کوس باز این صبی حیرتم از چشم بدی خدا

### زیارت نامه

شهوۃ ریاست خدائیی و سروری چنان بصیر زا مستولی  
 بود که در زمان حیات خود پیوسته دستور العمل احترام قبر خود  
 و طریقه زیارت کردن جسم خود را می داد که میباید چندان وارد  
 شوند و بیچه ادب و خضوع و خشوعی بایستند و بیچه تواضع و  
 ترتیبی زیارت نمایند و باینکه می یابست مهارت ادبی پسرش میرزا  
 عباس زیاد است و پس از فوت او زیارت نامه برایش خواهد  
 ساخت معهدا از کثرت شهوت کبریائی فرصت نداد که پس از  
 درگذشتن او زیارت نامه اش را بگویند از اینجهت خود برای زیارت قبرش  
 این زیارت نامه را نوشت که اکنون بهائیان از دور و نزدیک بی خوانند  
 لکنه لندی ظهر من نفسک الاعلی و البهاء الذی طبع من  
 جماعتک لاس علیک یا مظهر الکبریاء و سلطان البقاء و ملک  
 من فی لارض و السماء الی آخر ❖

و این نیز اکتفاء فرموده و جسد خود را قبله قرار داد  
 اذا اردتم اصلوة ولوا وجوهكم الى شطرى الاقدس المقام المقدس  
 در صورتیکه لنین يك شخصى مادی بود و همه چیز برایش آماده  
 و موجود بود، لهذا از حطام دنیوی چیزی را نتخواست و برای  
 خود امتیازی قائل نشد نه تسبیح مرواریدی ذخیره کرده  
 برادران از یکدیگر بر بایند و نه قالی های قیمتی نگهداری نمود  
 تا در تقسیم او جدل نمایند نه برای اغصان و افغانش امتیازی مقرر  
 داشت تا ناقضین و مشرکینی تولید شود (۱) و نه برای جسدش  
 محلی معین نمود تا روضه (۲) مبارکه تشکیل یابد و بهانه اخذ تحف  
 و هدایا گردد

## بیت الله یا خانه بغداد

﴿ از دست رفت ﴾

اغلب اوقات از میرزا عباس اشتباهات و کارهای غلط ناشی  
 می شد که از يك ادم مجرب عادی آن اندازه خبط ناشی نمی شد و  
 اغلب از خواص او بدین نکته واقفند  
 حتی یکی از خواص او که بیرمردی است و در حقیقه نگاه  
 داری قلعه عکا و تاسیسات زخارف و تجملات حیفاً بواسطه  
 جاهشانی و پول رساندنش بمرکز حیفاً بود و اگر او و حسن  
 تکلی و پول جمع نمودن و بمرکز رسانیدنش نمی بود لوای  
 این امر خوابیده بود و چندان رونق و جلوه نداشت مگر در به

۱ تبعه میرزا عباس تبعه میرزا محمد علی را ناقضین مینامند و تبعه میرزا  
 محمد علی تبعه میرزا عباس را مشرکین میگویند

۲ روضه مبارکه نام مرقد میرزا است و در بهجی عکا واقع است

خودم و دیگران می‌تفت اگر من مطیع سرکار اقا (میرزا عباس) نمی بودم و او را مطاع نمی‌دیدم تمام کارهایش را غلط میدانستم که از روی دانش و فکر نیست و در موارد عاید شده این قدر فکر این پیر مرد بر فکر میرزا عباس مزیت و غلبه پیدا نمود که خودشان نیز در بسیاری از موارد تسلیم فکر و اراده او شدند بعضی که اگر امری میکرد که مثلاً پولی به محلی برساند و او صلاح نمی‌دید و نمی‌رسانید میرزا عباس از رده نمی‌شد و می‌فهمید حق بان پیر مرد بود

در قضیه خانه بغداد گفتیم نزد بهائیان بیت الله است و اکنون مطاف ملاء اعلی و درائیه زیارتگاه عموم اهل بها خواهد شد این خانه مدعی پیدا کرد که حقاً و عدلاً و ارتقا از او است و کار بدعوی و مدلیه و وکیل کشید چندین سال در کشمکش و مخارج اینکار بودند و گاهی از طهران از همین شخص پیر مرد برای مصارف محلی و محکمه پول بطلبیدند و حواله می‌دادند ایشان رد می‌نمود و در مکاتیب خود بمیرزا عباس گوشزد می‌کرد که اینکار غلط است و نباید امروز نقد معلوم را مخارج نفع موهوم کرد اگر امر بهائی توسعه پیدا کرد و عده بهائی زیاد شد در آئینه خودشان باالطبیعه درست می‌کنند و بناهای عالیه چرن مسجد الحرام برپا می‌نمایند و اگر خروس نخوراند و نشاء آنچه که در مطمح مال و ارزو است چرا انسان خسارت کند و این پولی را که من بچه خون دل ده شاهی پنجاه شاهی از زنهای بیوه و اطفال یتیم می‌گیرم بگدازه بیک خرج بپورده مصرف شود

معملاً میرزا عباس چون خیلی در خانه بغداد کوشش و اصراری داشت که او را از دست ندهد حتی بکنفر از مسلمانین

انوقت را ( که از قرار هنداور اجم بر کشته است و فعلا در باد کوبه است ) به بغداد برای ترافع و دعوی خانه فرستاد و خودشان نیز چون در آن اوقات لقب سری از دولت بریطانیا گرفته بودند و باندازه آن لقب در دوائر حکومت مستعمراتی اکلیس مسموع الکلمه و با نفوذ بودند بتوسط حسین افندی که از افغان و سکرتر هندوب سامی در بغداد تلکرافات به بغداد می کردند و بمقامات رسمی اظهار می داشتند که آن خانه از ایشان است و چندی هم محکمه بغداد آن خانه را توقیف و خلع ید از متدافعین نمود و بالاخره پس از مخارج بسیار و زحمات بی شمار حق بان پیر مرد شد و خانه از دست رفت ا

باری مقصدم در کلام دیگر این پیر مرد است که یکروز بمن گفت سرکار اقا ( میرزا عباس ) يك مقدار عباى نائین از من خواسته بود که فرستم و او در حیفا بان عرها و ملانای گردن کلفت حیفا تعارف و هدیه بدهد یا آنکه اساساً غلط بود معینا اطاعت کرده و آن عباها را تهیه نمودم و همان طور مانند اند و وسائل نقل فراهم نشد تا همه را بید زد و از حیز ارتفاع افغانند ( این قسمت اخیر یادم نیست که در بین راه خراب شدند و بمقصد میرسیدند یا در همین جا از بس مانند معیوب شدند )  
 یکروز دیگر همین شخص پیر مرد گفت سادات افغان شیراز از حالا بطبع تولیت خانه شیراز نشسته و هر روز برای مخارج بیت آنجا نقشه جدیدی میکشند و طرح بدیعی می ریزند که بدین واسطه خروج تراشی کنند و بدین بهانه عریقه نکاری بحیفا میشوند تا سرکار اقا را مجبور می کنند که سن حواله کند بان گردن کلفت های شیراز پول بدهم و بخارم او ا

روز دیگر همین شخص به من گفت اعضاء محفل روحانی هر روز برای مدرسه تربیت مخارج و مصارفی در نظر میگیرند و از من پول میخواهند البته نمیدهم خدمت سرکار اقا مینویسند او نهمصد تومان حواله کرد بالاخره با هزار اشکال و مسامحه او را دادم و دوباره نوشته اند دیگر نخواهم داد زیرا سرکار اقا (میرزا عباس) مطلع نیست چه خبر است و این اعضاء محفل روحانی چه کسانی هستند و چه مقاصد سوئی دارند و مکرر در مکرر شکوه جاه طلبی و خود پسندی اعضاء محفل روحانی را (که در جلد دوم اسامی آنها و هویت و مقاصدشان و خسارات اجتماعی شان را می نگارم) نزد من کرده و بان لهجه فحش هائی را که بانها داد و آن لهجه مخصوص خود اوست ذکر نمیکم چرا که خارج از تقدیس قلم نگارنده است

(میرزا به تصدیق خودش دوستکار و خوش اخلاق نیست)

اوقاتیکه در خاک مصر بودم بهائیان یرت معبد دعوتم کردند در محفلی که قریب یا نزده نفر بهائیان انجا بودند هر يك از گرفتاری و زحمات خود شرحی میدادند که در فلان سال چه شد و در فلان تاریخ چه صدمه بها وارد آمد و خوشبختانه مسلمین این دیار نمیدانند طریقه و عقیده ما چیست و الا بکلی ما را نابود مضمحل مینمایند بمناسبت انوقت و ان محفل من خطابه خواندم و نطقی ایراد کردم که مفادش این بود تاجمعیست شما قلیل است البته دچار اینگونه یلیات و مصیبات خواهید شد علی هذا یا شما بپایند ترك اینمرام و عقیده کنید و مسلمان شوید و این دوئیت وجدائی را برای خودتان نپسندید و یا اگر در عقیده خود مصرید تا از برید متابعت مراد و پیشوای خودتان را بنمایید یعنی هر وسیله و



حقیقه شده است و بهر دروغ و تدبیری که میسر است متشبث شوید شاید عده شما افزوده گردد همین که باین وسائل توانستید عده خودتان را بعد نفر یادریست نفر برسایید شاید از اینگونه تعرضات و تضيیقات ایمن شوید — همگی پسندیدند که اینطور است و حاج محمد یزدی برادر بزرگ اقا احمد یزدی (واماد میرزا عباس) شخص پیرمرد و از قدماء بهائیان است تصدیق کرد و گفت بهترین علاج آن است که ما بدورستکاری و اخلاق حسنه خودمانرا معرفی کنیم تا بجهت خود برسیم یعنی عده خودمان را زیاد کنیم و جمال مبارک (میرزا) بزرگی از الواح قسم می خورد — که (۱) والله اگر کسی از بهائیان در یک شهری دارای درستکاری و اخلاق حسنه باشد جمیع اهل ان شهر بواسطه درستگی و حسن خلق ان شخص بهائی می شوند و از من استماعا کرد این نطق اورا که عین عبارت میرزاست برای حضار بحرینی ترجمه کنم در جواب گفتم حاضریم و تعریب می کنم ولیکن از اینمطلب این چند نفر بهائی نیز میفرزند و بر میگردند \* گفت چرا ؟

گفتم خواهند گفت که معلوم میشود الی کنون يك نفر بهائی درستکاری در هیچ شهری پیدا نشده است که اهالی ان شهر بهائی شوند پس در این مشتاد سال هر چه می شنویم دروغ بوده ولیکن در هکا خود میرزا سالها زیست کرده بود و اهل عکا که تماماً بهائی نشده اند سهل است يك نفر هم برای نمونه بهائی نشد یا این کلام و قسم او دروغ است و یا انکه خودش نیز درستکار و خوش اخلاق نبوده است و همچنین میرزا عباس که علاوه از توقف هکا قریب بیست سال در حیفا زندگی نمود